



Analyzing the obstacle of conflict in the validity of the positive principle

Dr. Zahra vatani



(Responsible author)

Assistant Professor of Jurisprudence and Law Department of Imam Khomeini (PBUH) and Islamic Revolution Research Institute, **Email:** vatani@ri-khomeini.ac.ir

Dr. Ahmad Mohammadi, Doctorate student of Fiqh and Fundamentals of Islamic Law of Imam Khomeini Research Institute (RA)

Dr. Javad Soltani Fard, Doctorate student of Fiqh and Private Law of Shahid Motahari University (RA)

Abstract

Doubts about the "Takliffe" ruling and not finding the "Amareh" is the way to adhere to the practical principle in order to remove the surprise in the position of action. Subjects of practical principles may be accompanied by necessary, accompanying or required, whether Sharee or non-Shar'ee and whether direct or indirect. The scope and validity of each of these are examined in the principles of jurisprudence under the title of "Mosbet" principle. Regarding the validity of the "Mosbet" principle, there is a difference of opinion among the scholars. The scholars of the principles that do not consider the "Mosbet" principle to be a proof have insisted on it for reasons, the most important of which is the existence of conflict; This means that the "Mosbet" principle can prove non-Shar'ee works (rational or normal works) for what it indicates, which in this case, is in conflict with the principle of the absence of said works. Some scholars do not consider the "Mosbet" principle to be valid and authentic due to the existence of such an obstacle. On the other hand, some like Sheikh Ansari believe in the "Hokumat". From his point of view, basically, there is no conflict in the issue that can be used to invalidate the "Mosbet" principle. In this article, while examining and criticizing the existing views with an analytical method, the conclusion has been reached that the issue under discussion cannot be definitively considered as an example of conflict or "Hokumat", but in a new classification, "Tafsi" must be believed; In this way, some examples of it are examples of conflict according to some bases, and some examples are examples of "Hokumat" based on other bases. Therefore, it is not possible to deny the validity of the "Mosbet" principle by insisting on the problem of conflict.

Key words: "Mosbet" principle, Mosbets of principles, conflict, Mosbets of evidence.





HomePage: https://jfiqh.um.ac.ir/	شماره ۱ - شماره پیاپی ۱۳۲ - بهار ۱۴۰۲، ص ۲۳۱ - ۲۱۱
شاپا الکترونیکی ۲۵۳۸-۳۸۹۲	شاپا چاپی ۲۰۰۸-۹۱۳۹
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۴/۲۳	تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۰۷/۲۸
DOI: DOI: https://doi.org/10.22067/jfiqh.2021.69471.1075	تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۱/۱۷
	نوع مقاله: پژوهشی

واکاوی «مانعیت تعارض» در حجیت اصل مثبت



دکتر زهرا وطنی (نویسنده مسئول)

استادیار گروه فقه و مبانی حقوق پژوهشکده امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی

Email: vatani@ri-khomeini.ac.ir

دکتر احمد محمدی

دانش آموخته دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی پژوهشکده امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی

دکتر جواد سلطانی فرد

استادیار گروه فقه و حقوق خصوصی دانشگاه شهید مطهری (ره)

چکیده

تردید در حکم تکلیفی و نیافتن اماره، مجرای تمسک به اصل عملی به منظور رفع حیرت در مقام عمل است. موضوعات مجرای اصول عملیه ممکن است همراه خود، لازم، ملازم یا ملزومی، خواه شرعی یا غیرشرعی (عقلی، عادی یا اتفاقی) و خواه بی‌واسطه یا باواسطه داشته باشند. محدوده و حجیت هریک از این‌ها در اصول فقه با عنوان «اصل مثبت» بررسی می‌شود. در خصوص حجیت اصل مثبت، در میان علما اختلاف نظر وجود دارد. اصولیانی که اصل مثبت را حجت نمی‌دانند به دلایلی تمسک کرده‌اند که مهمترینش وجود تعارض است؛ بدین معنا که اصل مثبت با جریان یافتنش می‌تواند آثار غیرشرعی را برای مؤدای اصل عملی اثبات کند که در این صورت، با اصل عدم آثار یادشده در تعارض قرار می‌گیرد. عده‌ای از علما به سبب وجود چنین مانعی، اصل مثبت را معتبر و حجت نمی‌دانند. در مقابل، برخی همچون شیخ انصاری در این مورد قائل به حکومت شده است. از نظر ایشان اساساً تعارضی در مسئله رخ نمی‌دهد که بتوان برای بی‌اعتبار بودن اصل مثبت به آن تمسک کرد. در این نوشتار، ضمن بررسی و نقد دیدگاه‌های موجود با روشی تحلیلی، این نتیجه به دست آمده است که نمی‌توان مسئله محل بحث را به صورت قطعی از مصادیق تعارض یا حکومت دانست، بلکه در یک تقسیم‌بندی نوین باید قائل به تفصیل شد؛ به این صورت که نمونه‌هایی از آن باتوجه به برخی مبانی، مصادیق تعارض است و نمونه‌هایی بر اساس مبانی دیگر، مصادیق حکومت به شمار می‌رود. بنابراین نمی‌توان با تمسک به مسئله تعارض، حجیت اصل مثبت را به طور مطلق نفی کرد. واژگان کلیدی: اصل مثبت، اصول مثبت، مثبتات ادله، مثبتات استصحاب، تعارض.

مقدمه

با پیشرفت‌های چشمگیری که پس از بهبهانی در حوزه اصول فقه رخ داد، این علم وارد دوران شکوفایی خود شد. در این دوران، بزرگان علم اصول بیش از قبل به مسائل جزئی اصولی ورود پیدا کرده و بر اساس مبنای اتخاذ کرده به موشکافی این مسائل پرداخته‌اند. اصل مثبت نیز یکی از این مسائل است. دانشمندان تعاریف متفاوتی از این اصل ارائه کرده‌اند که البته هر یک از آن‌ها مبتلا به اشکالاتی است (نک: هدائی، ۲۲۲)، با وجود این، می‌توان اصل مثبت را چنین تعریف کرد:

«اصل مثبت، اصلی عملی است که جریان یافتنش از طریق وسائط عقلی، عادی یا اتفاقی به اثبات حکمی شرعی برای مؤدای آن می‌انجامد.» (همو، ۲۳۱)

شیخ جعفر کاشف الغطاء اولین دانشمند اصولی است که این موضوع را مطرح کرده است (آشتیانی، ۲۹۹/۶؛ جزایری، ۱۱۷/۵). عالمان اصول نیز به تبعیت از وی از این موضوع بحث کرده و در بخش اصول عملیه و استصحاب به بررسی اعتبار آن پرداخته‌اند. موافقان و مخالفان حجیت اصل مثبت هر یک به نوبه خود به دنبال اقامه دلیلی برای ادعای خویش بوده‌اند. یکی از مهمترین دلایلی که مخالفان حجیت اصل مثبت بدان تمسک کرده‌اند، وجود تعارض میان اصل مثبت با استصحاب عدم است. در مقابل، عده‌ای قائل به حکومت اصل جاری در مورد لازم و اثر غیرشرعی خود شده‌اند؛ برای مثال، اگر مقتضای استصحاب زنده بودن زید، رشد ریش او - که لازمی غیرشرعی است - باشد و از طرف دیگر، استصحاب عدم رشد ریش را نیز بتوان جاری کرد، در این شرایط اگر بگوییم این دو اصل متعارض هستند باید قائل به تساقط و در نتیجه عدم حجیت اصل مثبت شد، اما اگر بگوییم با جاری شدن استصحاب حیات زید دیگر نیازی به استصحاب عدم رشد ریش نمی‌شود و اصل جاری در مستصحب، حاکم بر اصل جاری در لازم غیرشرعی است، دیگر نمی‌توان به بهانه وجود تعارض، حجیت اصل مثبت را به طور مطلق نفی کرد. برای رسیدن به برآمدی منطقی، ضمن گردآوری اقوال موجود، به واکاوی مسئله، بسط فروع، ذکر اقوال و تحلیل دلایل می‌پردازیم.

۱. مفهوم‌شناسی

أ. اصل: راغب اصفهانی معتقد است ریشه و پایه هر چیز را اصل می‌گویند (۱/۱۷۷). ابن منظور، قسمت زیرین هر چیز را اصل آن می‌داند که جمع آن اصول است و جمع مکسری جز به این شکل ندارد (۱۶/۱۱). مصطفوی در معنای اصل می‌گوید: آنچه که چیز دیگری بر آن بنا شود؛ چه در جمادات باشد، چه در نباتات یا حیوان یا معقولات یا در علوم (۱/۹۵). در اصطلاح، اصل به معنای حکمی است که برای فردی جعل شده است که در حالت شک به سر می‌برد و دسترسی به دلیل ندارد و در آن جهت کشف و

ناظریت وجود ندارد، لذا مؤدای اصل، حکم ظاهری است و در موضوع جهل به واقع جعل شده است. اصل چند قسم دارد که عبارت‌اند از: «اصل عملی و لفظی»، «اصل شرعی و عقلی»؛ «اصل محرز و غیرمحرز» و «اصل مثبت و غیرمثبت» (نک: مشکینی اردبیلی، ۵۶ به بعد؛ ملکی اصفهانی، ۱۱۸/۱؛ هاشمی شاهرودی، ۵۱۱).

عبدالمنعم پس از پرداختن به معنای لغوی اصل در بخشی از گفتار خویش چنین می‌گوید: «اصل در اصطلاح به معنای دیگری همچون دلیل مقابل مدلول و قاعده کلی نیز آمده است که همه آن معانی، به استناد، ایجاد و ابتنای فرع به اصل بر می‌گردد (محمود، ۲۰۳/۱).

ب. مثبت: مثبت، اسم فاعل ثلاثی مزید (باب افعال) از ریشه «ث، ب، ت» و به معنای اثبات‌کننده است. ثبت به معنای استقرار و دوام آنچه هست به کار می‌رود. ثبات در مقابل زوال است (ابن منظور، ۱۹/۲؛ قرشی بنابی، ۳۰۲/۲؛ مقری، ۸۰/۲) و این معنی یا در موضوع یا در حکم یا در گفتار و نظر... به کار می‌رود و گفته می‌شود حکم یا گفتار یا نظر او ثابت است (مصطفوی، ۵/۲) و با همزه و تضعیف متعدی می‌شود (مقری، ۸۰/۲). همانطور که گفته شد نزد اصولیان تعریف یکسانی از اصل مثبت و اصل غیرمثبت دیده نمی‌شود، هر چند که مشهور آنان معتقدند که اصل مثبت اصلی از اصول عملیه است که اثر شرعی به وساطت امر عقلی یا عادی بر مؤدای آن مترتب می‌شود و اگر پای وساطت امر عقلی یا عادی در میان نباشد، به آن اصل، اصل غیرمثبت می‌گویند (نک: مشکینی اردبیلی، ۶۰؛ ابروانی، ۲۲۴/۵)؛ توضیح آنکه، گاهی موضوع یا حکمی که استصحاب می‌شود به طور مستقیم اثر شرعی ندارد، بلکه دارای یک لازم عقلی است که آن لازم اثر شرعی دارد؛ مانند اینکه پدری در تاریخ اول اردیبهشت ماه فوت کند و پسر وی در تاریخ سی و یکم فروردین ماه ناپدید شود و پس از چند روز جسدش پیدا شود. در اینجا اگر با استصحاب، حیات پسر تا روز اول اردیبهشت اثبات شود، لازمه عقلی آن، تأخر فوت پسر از فوت پدر است که مثلاً اثر شرعی ارث بردن پسر از پدر را با خود همراه دارد؛ در این صورت، از طریق لازم عقلی (تأخر فوت پسر)، اثر شرعی مزبور (ارث بردن پسر از پدر) نیز اثبات خواهد شد.

گاهی مستصحب (موضوع یا حکم) دارای یک لازم عادی است؛ برای مثال، رویدن مو بر چهره، لازمه عادی حیات کودکی است که به مدت بیست سال از نظرها غایب شده است، حال اگر پس از گذشت

۱. اصل عملی: حکم ظاهری که در مقام عمل به آن نیاز داریم بدون اینکه ارتباطی به مقام الفاظ داشته باشد.

۲. اصل لفظی: حکم ظاهری که در باب الفاظ به آن عمل می‌شد و اصل لفظی عقلایی نام دارد.

۳. اصل شرعی: هر حکم ظاهری که از ناحیه شارع مقدس جعل شده است، اصل شرعی گویند؛ مانند استصحاب و برانت شرعی و...

۴. اصل عقلی: هر چه به حکم عقل و بنای عقلا باشد، اصل عقلی است؛ مانند احتیاط.

۵. اصل محرز: همانگونه که گفته شد اصل حکمی است که برای جاهل به واقع جعل شده است و حال اگر در جعل آن احکام، حال واقع لحاظ شده باشد و لسان دلیل جعل احکام مماثل برای آن باشد، اصل محرز است؛ مانند استصحاب و در غیر این صورت، اصل غیرمحرز خواهد بود؛ مانند تخیر.

این مدت، در حیات او تردید شود و راجع به آن استصحاب حیات جاری شود و نتیجه گرفته شود که او دارای ریش نیز بوده است، بنا بر پذیرش حجیت اصل مثبت می‌توان حکم به ریش داشتن وی کرد. در چنین حالتی اگر پدرش نذر کرده باشد که اگر بر چهره فرزندش مو بروید ده فقیر را اطعام کند، پس باید به نذر خود عمل کند؛ از این رو، بر اساس جریان اصل مثبت، ریش داشتن همراه با اثری شرعی (همچون وجوب عمل به نذر) اثبات می‌شود.

گفتنی است که ضابطه در اصل مثبت آن است که با کمک وسائلی در نهایت اثری شرعی بر مستصحب مترتب شود، اما در صورت عدم ترتب اثر شرعی بر مستصحب، اصل مثبت جریان پیدا نخواهد کرد؛ چه در این صورت تعبد استصحابی لغو خواهد بود (جزایری، ۵۶۶/۷، پاورقی ۱).

۲. دیدگاه اصولیان در مسئله

گفته شد که برخی با ادعای تعارض استصحاب مورد با استصحاب عدم لازم آن، به مخالفت با حجیت اصل مثبت می‌پردازند. در اینکه آیا میان استصحاب مورد و استصحاب عدم لازم آن تعارض پیش می‌آید یا خیر، میان بزرگان اصول اختلاف وجود دارد و می‌توان اقوال موجود را به سه دسته کلی تقسیم‌بندی کرد:

۲.۱. نظریه اول: تعارض و تساقط

گروهی چون صاحب فصول (حائری اصفهانی، ۳۷۷)، جعفر کاشف الغطاء (۲۰۱/۱)، علی کاشف الغطاء (۲۸ تا ۲۷/۲) و ایروانی (۴۰۳/۲) معتقدند در چنین شرایطی تعارض بین دو استصحاب اتفاق می‌افتد و هر دو از حجیت می‌افتند.

کاشف الغطاء در باب تعارض دو استصحاب چنین می‌نویسد: «دو استصحاب ممکن است تعارض کنند و در این صورت باید بر اساس راجح عمل کرد و در صورت فقدان راجح، اگر رتبه دو استصحاب مساوی باشد هر دو از اعتبار می‌افتند.» وی سپس به بررسی حالات مختلف استصحاب می‌پردازد و در انتها و پس از بیان احکام و مثال‌های آن می‌گوید: «آنچه از ظاهر ادله استصحاب به دست می‌آید این است که اصل در توابع و مطبوعات مطلقاً جاری می‌شود و در نتیجه معارضه اتفاق می‌افتد» (جعفر کاشف الغطاء، ۲۰۰/۱).

طباطبایی حکیم نیز بعد از نقل بیان شیخ انصاری که معتقد است اگر مدرک استصحاب غیر از اخبار، ظن نوعی به بقاء ما کان بر ما کان باشد، اشکالی نیست در اینکه ظن به ملزوم سبب ظن به لازم، هرچند عادی باشد، می‌گوید: «ولی این بیان، منافاتی با جریان اصل در لازم ندارد و در نتیجه، ظن به هریک از آن‌ها با ظن به دیگری تعارض می‌کند و هر دو از اعتبار می‌افتند و در چنین شرایطی ادعا شده است که باید

در هریک به مورد خودش و عدم اثبات دیگری اکتفا کرد؛ یعنی اگر بین ظن به ملزوم و ظن به لازم ملازمه وجود داشته باشد و بتوان از ظن به ملزوم ظن به لازم را نتیجه گرفت، معارضه لازم می‌آید و باید در هر اصل بر مجرای خودش اکتفا شود» (حکیم، ۳۷۲/۵).

حائری اصفهانی (صاحب فصول) که به تعبیر آملی اولین شخصی بود که سنگ بنای عدم حجیت اصل مثبت را بنا نهاد (آملی، ۱۳۳)، پس از بیان تردید علما در حکم ملاقی مستصحب النجاسة و تقویت عدم حجیت اصل مثبت، دلیل خود را بدین شکل بیان می‌کند: «اصول مثبت نمی‌توانند حادث شدن امری عادی را ثابت کنند، زیرا اصلی که در طرف ثابت قرار دارد با اصلی که در جانب مثبت است تعارض می‌کنند. همانطور که اصل، باقی بودن امر اول است، همانطور هم اصل، عدم دومی است» (۳۷۸). مروجی معتقد است که حائری اصفهانی دلیل عدم حجیت را وجود مانع و نه نبود مقتضی می‌داند (۵۱۸/۹)؛ این در حالی است که حائری اصفهانی در ادامه سخنان خود چنین می‌گوید: «در اخبار وارده در این خصوص، چیزی دال بر حجیت و ترتب لوازم عادی بر مستصحب وجود ندارد؛ زیرا این اخبار در صدد اثبات احکام شرعی اند و نظری به احکام عادی ندارند، هر چند احکام شرعی در پی داشته باشند» (۳۷۸). روشن است که این کلام وی بر نبود مقتضی و نه وجود مانع دلالت دارد.

ایروانی نیز همچون صاحب فصول، دلالت اخبار بر ترتب آثار بی‌واسطه و باواسطه را تمام می‌داند، ولی درباره آثار باواسطه ادعای تعارض می‌کند و در نتیجه اصول مثبت را هر چند باواسطه خفی باشد، حجت نمی‌داند (۴۰۳/۲). او در بیان معارضه می‌نویسد: «همانگونه که ذی‌الواسطه مسبوق به یقین به وجود است و اصل بر بقای آن استوار است و در نتیجه تمام آثار آن حتی آثار واسطه‌ها مترتب خواهد شد، همانگونه هم واسطه مسبوق به یقین به عدم است و استصحاب آن نفی آثار مترتب بر آن را اقتضا دارد. هر دو اصل، اصل موضوعی و در یک مرتبه هستند» (همانجا). در توضیح باید گفت که ایروانی دو ادعا دارد:

ا. مقتضی در ترتب آثار لوازم ذی‌الواسطه وجود دارد، زیرا همین که مستصحب در ترتب آثار لازم‌اش به نحو جزء العلة دخیل است، برای ترتب آثار لوازم عقلی مستصحب کافی است و نیازی نیست که این دخالت به نحو تمام العلة باشد (همانجا). وی برای تکمیل حرف خود اضافه می‌کند که نباید کسی اشکال کند که قدر متیقن از دلیل استصحاب آثار بلاواسطه است و آثار لوازم عقلی، خارج از قدر متیقن است؛ چراکه در این صورت می‌بایست به ترتب آثار باواسطه شرعی نیز اشکال شود، از این نظر که این آثار هم خارج از قدر متیقن دلیل استصحاب هستند. پس اشکال در ترتب آثار لوازم عقلیه به دلیل عدم وجود اطلاق، مستلزم انکار ترتب آثار لوازم شرعیه است، هر دوی این‌ها خارج از قدر متیقن دلیل هستند و از همین روی قبول یا انکار هریک مستلزم قبول یا انکار دیگری است (همانجا).

ب. این مقتضی، تام است؛ ولی استصحاب نفی لازم به عنوان مانعی دائمی برای حجیت فعلی در تمام این موارد مطرح است؛ برای مثال، درباره آثار نبات لحيه، استصحاب حیات، این آثار را ثابت می‌کند؛ اما استصحاب عدم نبات لحيه، این آثار را نفی می‌کند. نباید توهم شود که این معارضه به دلیل وجود سببیت بین واسطه و ذی‌الواسطه و تقدم اصل سببی بر اصل مسببی مرتفع می‌شود؛ چراکه ترتب بین لازم و ملزوم، شرعی نیست.

بررسی کلام صاحب فصول: شیخ انصاری در تحلیل صدر و ذیل کلام صاحب فصول چنین می‌نویسد: «اگر مراد صاحب فصول از ذیل کلام، عدم دلالت اخبار بر ترتب لوازم غیر شرعی باشد، با ادعای تعارض ناسازگار است» (۶۶۲/۲)؛ زیرا برای اینکه صدر کلام حاصل شود باید اخبار، دلالت بر ترتب لوازم غیر شرعی بر مستصحب کنند تا اصل جاری در لازم با اصل جاری در ملزوم تعارض کنند، ولی اگر اخبار چنین دلالتی نداشته باشند و اصل جاری در مستصحب نتواند ترتب لوازم غیر شرعی بر مستصحب را ثابت کند، اصل جاری می‌شود و عدم تحقق لازم، معارضی نخواهد داشت؛ زیرا تعارض، فرع حجیت داشتن هر دو است (مروجی، ۵۲۱/۹) و اگر مراد وی تمسیم دلیل اول باشد؛ بدین گونه که اگر دلیل استصحاب غیر از اخبار باشد تعارض اتفاق می‌افتد و اگر اخبار باشد، اخبار دلالتی بر ترتب لوازم غیر شرعی بر مستصحب ندارند (انصاری ۶۶۲/۲). به تعبیر دیگر، اگر استصحاب از باب ظن حجت باشد، عدم حجیت اصل مثبت به دلیل وجود مانع، همان تعارض است و اگر استصحاب از طریق اخبار حجت باشد، عدم حجیت اصل مثبت به دلیل قصور مقتضی، عدم دلالت اخبار بر ترتب لوازم غیر شرعی بر مستصحب است (مروجی، ۵۲۳/۹). در این صورت نیز چنین اشکال می‌شود که بعد از جریان اصل در ملزوم، ظن به لازم حاصل می‌شود (همو، ۵۲۴/۹)؛ زیرا ظن به ملزوم را نمی‌توان از ظن به لازم منفک دانست (نائینی، ۴۱۸/۲؛ انصاری، ۶۶۲/۲؛ مروجی، ۵۲۴/۹) و با وجود ظن به لازم، دیگر جایی برای جریان اصل عدم لازم باقی نمی‌ماند (همانجا). بنابراین، کلام وی ابهام دارد و مراد وی روشن نیست.

اشکالات وارد شده بر کلام صاحب فصول: اگر از این ابهامی که در کلام صاحب فصول وجود دارد بگذریم، اشکالاتی بر آن وارد شده است که نیاز به بررسی دارد:

اشکال اول: اگر صاحب فصول معتقد است جریان استصحاب، لازم عادی را ثابت می‌کند، باید گفت: دیگر نوبت به استصحاب عدم تحقق لازم نمی‌رسد تا تعارضی اتفاق بیفتد (انصاری، ۶۶۱/۲؛ مروجی، ۵۱۹/۹). به بیان دیگر، اصل جاری شده در ملزوم، اصل سببی است که با اصل مسببی تعارضی

۱. «ليس في أخبار الباب ما يدل على حجيته بالنسبة إلى ذلك لأنها كما ترى مسوقة لتفريع الأحكام الشرعية دون العادية وإن استتبع أحكاما شرعية».
۲. «أن الأصول المثبتة ليست بحجة فالوجه تنزيهه على ما ذكرناه فيكون المراد أن الأصول المثبتة لحدوث أمور عادية ليست حجة على إثباتها وذلك لتعارض الأصل في جانب الثابت والمثبت فكما أن الأصل بقاء الأول كذلك الأصل عدم الثاني».

ندارد، زیرا مقدم بر آن است (همانجا).

اشکال دوم: اگر صاحب فصول به معارضه اعتقاد دارد، باید درباره آثار شرعی نیز به آن پایبند باشد؛ زیرا تفاوتی میان این دو وجود ندارد و همگی احکام مستصحّب و مسبوق به عدم هستند (انصاری، ۶۶۲/۲)؛ بدین معنی که لوازم غیر شرعی (مثل آتش گرفتن که از احکام عدم رطوبت و مسبوق به عدم است) و شرعی (مثل نجاست که از احکام عدم تذکیه و مسبوق به عدم است) در احکام مستصحّب بودن، مساوی و مسبوق به عدم هستند، در حالی که صاحب فصول تنها وجود تعارض در لوازم غیر شرعی را مطرح می‌کند (موسوی تهرانی، ۸۴/۱۳).

اشکال سوم: صاحب فصول به تقدم و حکومت اصل جاری در ملزوم بر اصل جاری در لازم، اعتراف کرده و در نتیجه حکم به عدم تعارض أصالة الطهارة و أصالة عدم التذکية کرده است؛ زیرا شک در طهارت یا نجاست گوشت، از شک در تزکیه یا عدم آن ناشی شده است که با جریان اصالت عدم تذکیه و ثابت شدن میته بودن گوشت، از این نظر شکی در طهارت یا نجاست باقی نمی‌ماند (انصاری، ۶۶۱/۲؛ مروجی، ۵۲۱/۹).

ارزیابی اشکالات مطرح شده درباره کلام صاحب فصول

بررسی اشکال اول: به نظر می‌رسد می‌توان با بیانی که علی کاشف الغطاء در باری جد خود در مقابل این اشکال شیخ انصاری از منظور جعفر کاشف الغطاء دارد، به اشکال اول پاسخ داد. وی می‌گوید: «اگر متعلق شک در شک مسیبی، اثر شرعی متعلق به شک سببی باشد، در این صورت اصل جاری نمی‌شود. همانطور که در طهارت لباسی که سابقاً نجس بوده و با آبی که قبلاً پاک بوده و شک در طهارت آن شده است، شسته شده باشد، چنین است و اصالت طهارت آب بر اصالت نجاست لباس حاکم خواهد بود؛ زیرا شک در نجاست لباس از شک در طهارت آب ناشی شده است، ولی در ما نحن فیه اگر ما قائل به حجیت اصل مثبت شویم، تنها آثار شرعی با واسطه یا بی واسطه بر مستصحّب بار می‌شود و با این استصحاب نمی‌توان لازم عقلی یا عادی را ثابت کرد، زیرا شارع تنها ما را به آثار شرعی متعبد می‌کند و آثار غیر شرعی از دستان شارع، بماهوشارح خارج است. پس با این وجود، بین اصل مثبت در صورت حجیت با اصالت عدم واسطه‌های عقلی یا عادی تعارض اتفاق می‌افتد و چون شرعی نیستند، اصل مثبت نمی‌تواند آن‌ها را اثبات کند» (۲۸ تا ۲۷/۲).

آخوند قمی نیز درباره تعارضی که صاحب فصول مطرح کرده است، می‌نویسد: «وی چنین معارضه‌ای را در دو مقام دیگر مطرح می‌کند: ۱. در اثبات لوازم شرعی، ۲. در فروع استصحابی که در شک در مقتضی جاری می‌شود» (۳۳۸/۲). وی پس از تحلیل این دو مورد و ربط دادن ماجرای آن‌ها به مسئله محل بحث،

در توجیه و در مقام دفاع از صاحب فصول می‌گوید: «وجهی وجود دارد که ممکن است با استناد به آن بتوان از ایرادی که بر صاحب فصول وارد شده است رهایی یافت و آن اینکه علما در اصل سببی و مسببی، همان اصلی که در طرف ملزوم و لازم جاری می‌شود، سه مشرب دارند: اول، تعارض و تساقط و رجوع به اصل سوم؛ دوم، تعارض اتفاق می‌افتد و ترجیح با طرف مزیل است البته به شکل مطلق نیست، بلکه با توجه به اختلاف مفاد اخبار، مختلف است؛ گاهی با مساعدت اخبار، طرف مزیل مقدم می‌شود و گاهی این مساعدت وجود نداشته و تعارض موجود در بین آن‌ها باقی می‌ماند و حکم به تساقط می‌شود؛ سوم، بین این دو تعارضی اتفاق نمی‌افتد، بلکه اصل در طرف مزیل بالذات مقدم بر اصل در طرف مزال می‌شود. نسبت اخبار استصحاب در این دو به تخصیص یا تخصص منتهی می‌شود. مختار شیخ انصاری، مشرب اخیر است و در صورتی ایراد او بر صاحب فصول وارد است که مبنای او نیز همین مشرب باشد، ولی اگر مشرب صاحب فصول قسم دوم باشد، ایراد وارد نیست؛ زیرا گاهی با مساعدت اخبار همانگونه که در لوازم شرعی این اتفاق افتاده است، مزیل مقدم می‌شود و در غیر این صورت، تعارض به حال خویش باقی است و بعد از تساقط به اصل ثالث رجوع می‌شود» (همو، ۳۴۰/۲).

بررسی اشکال دوم: درباره اشکال دوم نیز باید گفت: طباطبایی حکیم در شرح خود بر رسائل، وجود تفاوت بین لوازم شرعی و غیرشرعی را تقویت می‌کند و می‌نویسد: «تعبد به لازم شرعی عرفاً ملازم تعبد به ملزوم است، زیرا از ظاهر حال شارع چنین بر می‌آید که به موضوعات احکام همچون خود احکام متعبد است که مستلزم الغای اصل و رفع ید عرفاً از آن‌هاست، ولی در لازم غیرشرعی این موضوع جریان ندارد، زیرا اگر از دلیل اصل در ملزوم، ترتیب لازم برتابد، دلیل الزام‌آوری برای دست‌کشیدن از اصل در آن وجود ندارد. پس نمی‌توان به طور قطع حکم به نبود تفاوت میان لازم شرعی و غیرشرعی کرد و باید بیشتر بر روی آن تأمل کرد» (حکیم، ۳۷۱/۵).

ایروانی معتقد است که واسطه غیرشرعی وجداناً و تعبداً محرز نیست و بنابراین اثر آن مترتب نمی‌شود، ولی اثر واسطه شرعی به دلیل احراز تعبدی واسطه مترتب خواهد شد. وی در ادامه می‌گوید: «اصل سببی در جایی جاری است که سببیت شرعی باشد، نه جایی که تکوینی و غیرشرعی باشد» (۴۰۳/۲).

امام خمینی نیز در تفاوتی که باعث می‌شود آثار واسطه شرعی برخلاف واسطه غیرشرعی مترتب شود، می‌گوید: «امر دیگری باعث لزوم ترتب آثار لوازم شرعی، هرچند با هزار واسطه شرعی برخلاف آثار غیرشرعی می‌شود و آن این است که اگر سلسله‌ای از لوازم و ملزومات مترتب بر همدیگر در نظر گرفته شود و مبدأ سلسله که همان ملزوم اول است، مشمول دلیل اصل باشد، باقی سلسله‌هایی که مترتب بر آن

است نیز مشمول دلیل اصل خواهد شد؛ مانند «لاینقض الیقین بالشک» که مستصحب در صغرای کبرای کلی که جعل شرعی دارد قرار گرفته است و مصداق آن با اصل محقق شده است و وقتی کبرای جعل شده بر آن منطبق شد، موضوع کبرای کلی جعل شده دیگری با آن محقق می‌شود و بعد از انطباق بر آن، موضوع کبرای مجعول سوم محقق می‌شود و این اتفاق تا آخر سلسله ادامه دارد؛ مثلاً اگر فرض کنیم عدالت زید معلوم است و شک در بقای آن داریم، دلیل «لانتقض» تعبداً حکم به عدالت او می‌کند و این دلیل، موجب احراز مصداقی تعبدی برای «تجاوز شهادة العادل» می‌شود و... پس دلیل «لانتقض»، تنها تعبد به تحقق مبدأ سلسله را برعهده دارد و هنگامی که سلسله لوازم و ملزومات شرعی مترتب شد، احکام تمامی سلسله، مترتب می‌شود و این مطلب نه به دلیل اصل، بلکه به دلیل کبراهایی است که مترتب شده و موجب احراز مصادیق شده‌اند. از این مطلب مشخص می‌شود که تعبد به ملزوم شرعی، تنها راجع به ترتیب آثار لازم و لازم لازمی سودمند است که تا آخر سلسله شرعی است؛ لکن تعبد به لازم نسبت به ملزوم و ملازم، نسبت به ملازم دیگرش سودمند نیست، زیرا از تعبد به لازم یا ملازم، مندرج شدن ملزوم یا ملازم در کبرای کلی لازم نمی‌آید» (خمینی، ۱۸۳/۱).

بررسی اشکال سوم: در خصوص اشکال سوم نیز باید گفت که صاحب فصول این حکومت را تنها در آثار شرعی پذیرفته است؛ زیرا او بعد از بحث از آثار شرعی و قبل از ورود به بحث آثار غیرشرعی می‌نویسد: «با این بیان دلیل برخی از محققان درباره حکومت استصحاب وارد بر استصحاب مورد مشخص می‌شود» (۳۷۷).

بنابراین، به دلیل وجود ابهامات متعدد در کلام صاحب فصول نمی‌توان از کلام وی به نتیجه مشخصی رسید، ضمن اینکه در ادامه، وجود تفصیل در این زمینه ثابت و وجود تعارض مطلق در مسئله به طور جدی رد خواهد شد.

بررسی و نقد کلام ایروانی: به نظر می‌رسد استدلال ایروانی که قائل به لازم آمدن تعارض است و اصل و لازم اصل را مسبوق به یقین و هر دو را همزمان مجرای استصحاب می‌داند، از چند نظر مبتلا به اشکال است:

اشکال اول: ملاک در ترتب آثار این نیست که مستصحب در ترتب آن آثار به نحو علیت تامه یا جزء العله مؤثر بوده باشد، بلکه صرفاً موضوع الحکم بودن (اعم از موضوع مرکبه و غیر مرکبه) مهم است. هر کجا مجرای اصل، موضوع الحکم باشد، اثر مترتب می‌شود و همین شکل از مدخلیت منشأ جریان اصل است؛ نه مطلق المدخلیه ملاک است و نه علت تامه بودن. این هم که از موضوع حکم شرعی تعبیر به علت حکم می‌شود، صرفاً از باب تشبیه و به لحاظ ملازمه این دو است، وگرنه علت حکم فقط شارع است

(قائینی).

اشکال دوم: به نظر می‌رسد ایروانی بین اسباب تکوینی و شرعی خلط نموده و گمان کرده همانطور که اثر معلول به علت آن معلول منتسب می‌شود، پس اثر یک موضوع نیز به علت آن موضوع منتسب می‌شود. این مطلب صحیح به نظر نمی‌رسد. وی می‌بایست همان مطلبی که درباره ملزومات و ملازمات بیان کرده است را درباره لوازم هم بگوید و انتساب اثر به ذی‌الواسطه در این مورد را هم نفی کند، زیرا از آنجاکه علت بودن (تمام‌العله یا جزء‌العله) در ترتب اثر دخیل نیست، اثر شرعی موضوعی به علت آن موضوع نسبت داده نمی‌شود و علت موضوع دخالتی در اثر شرعی ندارد. استناد اثر به علت فقط در تکوینیات درست است، اما در احکام صحیح نیست و احکام شرعیه فقط به موضوع خودشان منتسب می‌شوند و حتی به علت موضوع منتسب نیستند تا چه رسد به علت با هزار واسطه که ایروانی به آن اعتقاد دارد (همانجا).

اشکال سوم: اینکه این محقق گفته است در فرض اخذ به قدر متیقن دلیل می‌بایست اثر لوازم و سناط شرعیه را هم خارج از قدر متیقن دلیل استصحاب دانست، مطلب صحیحی نیست؛ چراکه اثر لوازم خفیه از باب «أثر الأثر اثر»، مترتب نشده است. اثر واسطه غیر شرعی از این نظر مترتب نمی‌شود که این واسطه نه وجداناً محرز است و نه تعبداً، لکن اثر واسطه شرعی مترتب می‌شود؛ چراکه این واسطه به شکل تعبدی احراز شده است. پس مرحوم آخوند در لوازم شرعیه به سبب حکومت و اثبات تعبدی موضوع حکم قائل به ترتب آثار واسطه شرعیه شده است، نه به دلیل «أثر الأثر اثر»؛ برای مثال، موضوع وجوب فطره، وجوب واقعی نفقه است و با استصحاب حیات تعبداً وجوب نفقه ثابت می‌شود. باید توجه کرد که استصحاب برای وجوب فطره، موضوع واقعی درست نمی‌کند و گرنه کشف خلاف معنی نمی‌داشت. موضوع وجوب فطره، وجوب واقعی نفقه است و ثبوت ظاهری این وجوب نفقه صرفاً طریق است. در اینجا اماره یا استصحابی که وجوب نفقه را ثابت می‌کند بر دلیل «من تجب نفقته تجب فطرته»، حکومت طریقی دارند نه حکومت واقعی. حکومت واقعی مثل این است که دلیل «الطواف بالبيت صلاة» واقعاً طواف را صلاة قرار داده است و کشف خلاف در آن معنی ندارد. حکومت ظاهری مثل دلیل «خبر الثقة علم» که بر دلیل حجیت علم، حکومت ظاهری دارد و کشف خلاف هم در آن معنی دارد. فایده دلیل حاکم در موارد کشف خلاف این است که مکلف در زمان انجام عمل، معذور است؛ لکن می‌بایست عملش را بعد از کشف خلاف اعاده کند. دلیل استصحاب طهارت حدی هم بر دلیل وجوب طهارت حکومت ظاهری دارد، برخلاف طهارت خبی که به دلیل شرط بودن حجت بر طهارت، به واسطه استصحاب طهارت، شرط واقعی تحصیل می‌شود و کشف خلاف ندارد و باید این نکته را افزود که حتی در موارد آثار واسطه شرعیه مانند

وجوب فطره که اثر شرعی وجوب نفقه است نیز نمی‌توان به بهانه مسانخ‌بودن واسطه و اثر شرعی، این اثر را به موضوع وجوب نفقه که حیات باشد استناد داد (قائینی).

باتوجه به اشکالاتی که در کلام ایروانی وجود دارد، نمی‌توان نظر وی را مبنی بر تعارض مطلق پذیرفت.

۲.۲. نظریه دوم: حکومت

شیخ انصاری استصحاب مورد را حاکم بر استصحاب عدم لازم آن می‌داند. وی معتقد است با دلایلی که صاحب فصول مطرح می‌کند نمی‌توان اصل مثبت را از حجیت انداخت (۶۶۱/۲). او ضمن نقد سخنان صاحب فصول دیدگاه خویش را بیان می‌کند و می‌نویسد: «اگر اصل جاری در ملزوم بتواند لازم عادی را ثابت کند، جایی برای اجرای اصالت عدم لازم نمی‌ماند، زیرا حاکم بر آن است و تعارض معنی ندارد». وی در ادامه سخنان خویش، حکومت استصحاب عدم حاجب بر استصحاب عدم غسل پوست را به‌عنوان نمونه‌ای از این حکومت‌ها ذکر می‌کند (۶۶۱/۲). به بیان دیگر، اصل جاری شده در ملزوم اصل سببی است که با اصل مسببی تعارضی ندارد؛ زیرا مقدم بر آن است (مروجی، ۵۱۹/۹). با این حساب می‌توان گفت: حکومت تنها در جایی که موردی سبب دیگری باشد متصور است؛ مانند آتش و روشن کردن آتش نه غیر آن، مانند دو امری که امر سومی سبب آن‌ها باشد، مانند مرگ زید و حیات عمرو که اجمالاً علم به حیات یکی از آن‌ها وجود دارد، زیرا در چنین موردی مجالی برای حکومت یکی از اصل‌ها به‌خصوصه باقی نمی‌ماند؛ چراکه مرجحی وجود ندارد، بلکه به‌ناچار باید به تعارض پایبند شویم یا به مفاد هر یک از آن‌ها بسنده کنیم و از آن به دیگری منتقل نشویم (حکیم، ۳۷۰/۵؛ آشتیانی، ۳۳۲/۷).

محقق خوینی در فرض حجیت استصحاب از باب ظن، این کلام شیخ را می‌پذیرد و معتقد است: به‌دلیل اینکه نمی‌توان گفت که ظن به حیات زید و به‌تبع نبات لحيه او وجود دارد، درعین حال ظن به عدم نبات لحيه هم حاصل است، این دو جمع‌شدنی نیست؛ چون وقتی ظن به حیات زید وجود داشته باشد، ظن به نبات لحيه او هم وجود دارد؛ از همین روی محال است که ظن به عدم نبات لحيه هم وجود داشته باشد و به همین جهت در این فرض کلام شیخ صحیح است و اصل مثبت در فرض حجیت استصحاب از باب ظن دارای معارض نخواهد بود (۱۸۸/۲).

تحلیل نگارنده: به نظر می‌رسد کلام شیخ خالی از اشکال نیست؛ زیرا اولاً، برخی از اعلام (نک: آل شیخ راضی، ۲۰۱/۸) معتقدند که اگر تعبد شرعی به خود ملزوم خورده باشد، این تعبد از آن نظر که اثر، اثر به شمار می‌آید، مستلزم تعبد به تمامی آثار شیء است و در نتیجه تعارض بلاشکال است، زیرا مکلف در این شرایط دارای دو یقین است؛ یقین به وجود ملزوم سابق و یقین به عدم لازم سابق. مقتضای استصحاب ملزوم و مترتب‌شدن همه آثار باواسطه با عدم ترتیب آثار شرعی در تعارض است. ثانیاً، اشکالی

که آخوند قمی در خصوص تفاوت مبانی در حکومت یا تعارض اصل سببی و مسببی مطرح کرد، در این قسمت نیز عیناً مطرح است. بر اساس بیان وی، در برخی از مبانی تعارض اتفاق می‌افتد که با اطلاقی که شیخ برای حکومت اصل سببی بر مسببی قائل است تنافی دارد (حاج آخوند قمی، ۳۴۰/۲).

ثالثاً، حکومت اصل سببی بر مسببی در امور تکوینی قابل مناقشه و اشکال است.

رابعاً، حکومت استصحاب عدم حاجب بر استصحاب عدم غسل پوست را که ایشان به‌عنوان نمونه‌ای برای سخنان خویش می‌آورد اشکال دارد؛ زیرا تحقق غسل پوست، اثر شرعی عدم حاجب نیست؛ بلکه اثر شرعی، حکم به طهارت است که یک موضوع قریب و یک موضوع بعید دارد. موضوع قریب برای حصول طهارت، تحقق غسل است و موضوع بعید، سب الماء مع عدم الحاجب است که در موضوع بعید با جریان استصحاب عدم حاجب به ضم احراز سب الماء، تحقق طهارت اثبات می‌شود و اما در مقابل آن، جریان اصل در موضوع قریب که استصحاب عدم تحقق غسل پوست است، طهارت نفی می‌شود. بنابراین، این دو اصل تعارض خواهند داشت و حکومت یکی بر دیگری وجهی ندارد (شهیدی).

۳.۲. نظریه سوم: تفصیل

اندیشمندی همچون عراقی (۱۸۲/۴)، حائری (۵۵۶)، طباطبایی حکیم (۳۷۲/۵)، روحانی (۴۹۴/۵) و صدر (۴۴۹/۵) در این مسئله قائل به تفصیل هستند:

أ. تفصیل محقق عراقی: محقق عراقی ضمن ارائه مبانی خود به مبنای دیگری نیز اشاره کرده است: ۱. مفاد تنزیل مطلق بودن به لحاظ جعل اثر حقیقی، هر چند با واسطه باشد که در این صورت تعارض اتفاق می‌افتد؛ ۲. مفاد تنزیل مجرد تعبد به وجود شیء و شمول آن از نظر موضوع بودن آن برای تعبد به اثر بی‌واسطه آن باشد که در این صورت حکومت اتفاق خواهد افتاد (۱۸۲/۴).

ب. تفصیل حائری یزدی: حائری یزدی در کتاب درر الفوائد به صورت اجمالی به دو مبنا اشاره کرده است؛ ۱. استصحاب از باب ظن حجت باشد که در این صورت حکومت اتفاق می‌افتد؛ ۲. استصحاب از باب تعبد حجت باشد که در این صورت مدلول مطابقی آن دو تعارض خواهند کرد (۵۵۶).

ج. تفصیل شهید صدر: شهید صدر و حسینی شیرازی تقسیم‌بندی دیگری در این زمینه ارائه کرده‌اند. آن‌ها معتقدند که تعارض اصل مثبت با اصل عدم لازم عقلی و عادی تنها با توجه به برخی مبانی متصور است:

۱. مثبتات استصحاب در سلسله معالیل و علل حجت هستند، پس همانگونه که استصحاب علت، معلول را ثابت می‌کند، استصحاب عدم معلول نیز عدم علت را ثابت خواهد کرد.

۲. اصل مثبت حجت است و تنها معلول را ثابت می‌کند.

۳. اصل مثبت حجت است و تنها لوازم شرعی را خواه واسطه عقلی یا عادی باشد، خواه نباشد، ثابت می‌کند؛ بدین گونه که گویا چنین واسطه‌ای وجود ندارد. البته به معنای این نیست که ابتدا واسطه اثبات شود و سپس با آن احکام شرعی ثابت شود، بلکه احکام شرعی با واسطه با جریان خود اصل رأساً ثابت می‌شود.

۴. اصل مثبت به دلیل ظن آوردن استصحاب حجت باشد (صدر، ۴۴۹/۵؛ شیرازی، ۲۱۸/۷).

تفصیل نگارنده: با رجوع به کتب بزرگان اصول و با کمی دقت در معنای اصل مثبت و ترکیب آن با مبانی مذکور می‌توان به چالش‌های دیگری در لازم آمدن تعارض دست یافت؛ به دیگر بیان، با توجه به تعاریف گوناگونی که از اصل مثبت ارائه شده است، مبانی متعددی در لزوم تعارض و موانع پیش روی حجیت اصل مثبت به وجود خواهد آمد و در نتیجه افرادی که تعریف خود از اصل مثبت را ناظر بر لوازم کرده‌اند با افرادی که اصل مثبت را شامل لوازم و ملازمات و ملزومات می‌دانند، تفاوت در مبنا خواهند داشت. حتی پذیرش هریک از دو قول مقابل هم، انحصار اصل مثبت به استصحاب یا جریان اصل مثبت در تمام اصول عملی، دارای آثار و نتایج متفاوت در بحث حاضر خواهد بود:

۱. **انحصار اصل مثبت در استصحاب:** مطالب پیش گفته نشان داد در اینکه اصل مثبت را مختص به استصحاب دانسته یا در سایر اصول عملیه نیز جاری بدانیم، باید قائل به تفصیل شد. در فرض اول نیز تفصیل میان اینکه استصحاب را از باب ظن حجت بدانیم یا از باب تعدد ضروری است:

أ. استصحاب از باب ظن حجت باشد: بنا بر مبنای محقق خویی که اماره بودن استصحاب را قوی‌تر می‌داند باید گفت: اگر اصل مثبت به دلیل ظن آوردن استصحاب حجت باشد و ظن به ملزوم نیز مستلزم ظن به لازم باشد، بر این اساس تعارض دو استصحاب معنی ندارد؛ زیرا وقتی با جریان استصحاب در ملزوم، ظن به لازم به دست آید، مجالی برای استصحاب عدم لازم نمی‌ماند و امکان حصول ظن به عدم آن از استصحاب مذکور وجود ندارد؛ زیرا اجتماع ظن به شیء و ظن به عدم آن امکان ندارد و با ظن به وجود شیء، ظن به عدم آن موهوم شده است و در همان حال نمی‌تواند مظنون باشد؛ چراکه اجتماع ضدان اتفاق می‌افتد. با این وجود بر اساس ظاهر کلام محقق خویی (۱۵۷/۲) و حائری یزدی (۵۵۶) اگر ظن به امری تنها مستلزم ظن به لازم (اثر) آن باشد، تنها یک مانع بر سر راه حجیت اصل مثبت وجود خواهد داشت و آن هم تعارض جریان استصحاب با استصحاب عدم اثر است؛ حال اگر ظن به امری مستلزم ظن به همه لوازم، ملزومات و ملازمات آن، خواه شرعی خواه غیرشرعی، خواه باواسطه خواه بی‌واسطه نیز باشد، چنان که از بیان برخی همچون عراقی^۱ و حسینی شهرستانی^۱ استنتاج می‌شود، دو مانع بر سر راه حجیت اصل

۱. «دلیل حجیت مثبتات اماره، کشف ظنی آن از مودای است و شارع با ادله اعتبار آن، جهت نقص آن را کامل کرده و اماره به برکت دلیل اعتبار آن مانند علم وجدانی کاشف از واقع خواهد بود و بعد از انکشاف مودی، تمامی خواص و آثار مودی بر اساس قواعد سلسله علل و معلولات بر آن مترتب خواهد شد» (عراقی، ۱۸۶).

مثبت وجود خواهد داشت و علاوه بر تعارض اول، اگر عدم رشد موهای زید استصحاب شود و در نتیجه ظن به عدم حیات زید (ملزوم) حاصل شود، با استصحاب حیات زید تعارض خواهد کرد و بدین ترتیب بر مشکل حجیت اصل مثبت خواهد افزود و شاید بتوان آن را به عنوان قسمی دیگر مطرح کرد.

با همه این احوالات به نظر می رسد مراد محقق خویی، حجیت ظن از باب شخصی بوده است؛ زیرا در غیر این صورت آن دو ظن نوعی با یکدیگر تعارض پیدا می کنند. اگر کلام در ظن شخصی باشد نیز این مقدار از بیان ناقص است؛ زیرا همچنانکه ممکن است گفته شود ظن به حیات سبب ظن به رویدن ریش می شود و در این حال ظن به عدم رویدن ریش ممکن نیست، همانطور هم می توان گفت که ظن به عدم رویدن ریش سبب ظن به عدم حیات می شود و در این حال ظن به حیات ممکن نیست. درست است که وجود حیات، علت رویدن ریش است، ولی همانطور که علم به علت یا ظن به آن علت علم به معلول یا ظن به آن است، همانگونه هم علم به معلول یا ظن به آن معلول، علم به علت یا ظن به آن است. علت بودن حیات برای رویدن ریش سبب حکومت اماره موجود در جانب حیات بر اماره موجود در جانب رویدن ریش نمی شود. همچنانکه اگر به جای استصحاب، خبر ثقة بر حیات زید برسد و خبر ثقة دیگری بیانگر عدم رشد ریش او باشد، این دو خبر تعارض می کنند و خبری از حکومت نخواهد بود.

پس در تکمیل بحث باید چنین افزود که اگر استصحاب موجب ایجاد ظن - خواه نوعی، خواه شخصی - شود، چنین ظنی کاشف از نکته ای در طبیعت شیء است؛ یعنی همانطور که گفته می شود غلبه سیاهی در کلاغ نشانگر این است که طبیعت کلاغ اقتضای سیاه بودنش را دارد، در اینجا هم باید گفت غلبه بقای حوادث و احوالات از اقتضای آن بر بقا حکایت دارد.

این مطلب بدین معناست که در نزد ما دو کشف حاصل می شود: ا. کشف اینکه طبیعت حیات، اقتضای استمرار و بقا را دارد؛ ب. کشف از اینکه طبیعت عدم ریش اقتضای بقای آن را دارد. منافاتی بین این دو کشف وجود ندارد، ولی بین تأثیر این دو منکشف تنافی یافت می شود و طرف اقتضای طبیعت حیات بر طرف اقتضای عدم ریش مقدم می شود؛ زیرا فرض بر این است که حیات، علت رویدن ریش است و تکویناً در آن مؤثر است.

به نظر می رسد دلیل حکومت استصحاب حیات بر استصحاب عدم رشد ریش همین موضوع باشد. محل بحث شبیه موردی است که مثلاً فردی ثقة خبر از آتش گرفتن خانه زید دهد و فرد ثقة دیگری، خبر از

۱. «ظن به لازم مستلزم ظن به ملزوم است؛ مانند استصحاب طهارت آب کبری که بین مطلق و مضاف بودن آن تردید وجود دارد و نجاستی در آن افتاده است. ظن به طهارت آن مستلزم ظن به مطلق بودن آن است و در خصوص ملزوم نیز گاهی اوقات چنین است. در مثال مذکور ممکن است رفع حدث با وضو گرفتن با این آب حاصل شود، زیرا ظن به طهارت سبب ظن به مطلق بودن آب و آن نیز باعث ظن به رفع حدث و رفع حدث و طهارت لازم آب مطلق است و...» (حسینی شهرستانی، ۸۰).

ریخته شدن آب زیادی روی آتش در همان لحظه بدهد، در این صورت ما هر دو خبر را تصدیق می‌کنیم و تعارضی بین این دو خبر وجود ندارد و حکم به غلبه آب بر آتش و آتش نگرستن خانه می‌کنیم؛ زیرا آب زیاد بر آتش تکویناً غلبه دارد. حال اگر استصحاب، اماره تعدی باشد و شرعاً از باب اماریت صرف حجت باشد، استصحاب حیات جاری می‌شود؛ زیرا همانند اماره تکوینی در نظر گرفته شده و فرض بر این است که به لحاظ اماریت صرف، حجت شده است و قوانین اماره تکوینی بر آن نیز جاری است (صدر، ۴۴۹/۵)؛ هاشمی شاهرودی، ۱۹۰/۶). حائری یزدی ضمن تأیید این مبنا و پذیرش حجیت اصل مثبت بنا بر این طریق می‌نویسد: «اگر استصحاب را از باب ظن معتبر بدانیم، چاره‌ای جز اعتقاد به حجیت اصل مثبت نخواهیم داشت؛ زیرا ظن به ملزوم از ظن به لازم منفک نیست» (۵۵۶).

با وجود تشکیکاتی که در این خصوص وجود دارد به نظر می‌رسد بتوان گفت که در دایره معلول، معلول‌هایی که حالت سابقه علت آن‌ها وجودیه است، ظن شخصی یا نوعی به بقای عدم معلول وجود ندارد و این کلام پذیرفته است، ولی اساس حجیت استصحاب از باب اماریت و افاده ظن ناتمام است و از همین روی نیازی به تطویل بحث وجود ندارد.

ب. استصحاب از باب تعدد حجت باشد: در این شرایط نیز می‌توان فروض متعددی را تصور کرد و بر اساس آن به بررسی وجود موانع بر سر راه حجیت اصل مثبت با لازم آمدن تعارض پرداخت:

۱. مشکوک به همراه همه آثارش نازل منزله متیقن باشد: صاحب کفایه برای حجیت اصل مثبت دو تقریب ذکر می‌کند؛ او در تقریب اول می‌گوید: «اخبار دال بر حجیت استصحاب، مشکوک را همراه آثارش به منزله متیقن در نظر می‌گیرد و به تعبیر دیگر، مکلف باید به بقای مستصحب همراه با لازمه‌های عادی و عقلی آن متعبد شود» (آخوند خراسانی، ۴۱۴؛ حکیم، ۴۸۱؛ روحانی، ۴۹۴/۵). اگر اصل مثبت از نظر اینکه تعدد به ملزوم، مقتضی تعدد به لازم است، حجت باشد و لازم‌ها مانند ملزومات مورد تعدد شرعی باشند، در این صورت نیز تعارض معنی ندارد؛ زیرا بعد از اینکه تعبداً بنا بر تحقق لازم نهاده شد، شکی در آن باقی نمی‌ماند تا استصحاب در عدمش جاری شود. بر اساس این مبنا، استصحاب مثبت، حاکم بر اصل عدم لازم برای اثبات ملزوم لازم است، نه برعکس و به تعبیر دیگر، استصحاب سببی بر استصحاب مسببی حاکم است.

۲. مشکوک به همراه همه لوازم، ملزومات و ملازماتش متیقن قرار می‌گیرد: بر اساس این مبنا دو استصحاب تعارض خواهد کرد؛ استصحاب زنده بودن، رشد ریش‌ها را نیز ثابت می‌کند و استصحاب عدم

۱. یا اینکه استدلالی با دو مقدمه بیاوریم: مقدمه اول: آنچه در مقام تنزیل لحاظ شده است، همان اثر است و در هر جای اخبار این باب که اثر به خصوصی ذکر نشده است، به ناچار طبیعت اثر لحاظ شده است (آل شیخ راضی، ۲۰۱/۸)؛ مقدمه دوم: اثر اثر، اثر است (همان) که در این صورت نیز حکم به حکومت خواهیم کرد.

رشد، عدم حیات را ثابت می‌کند.

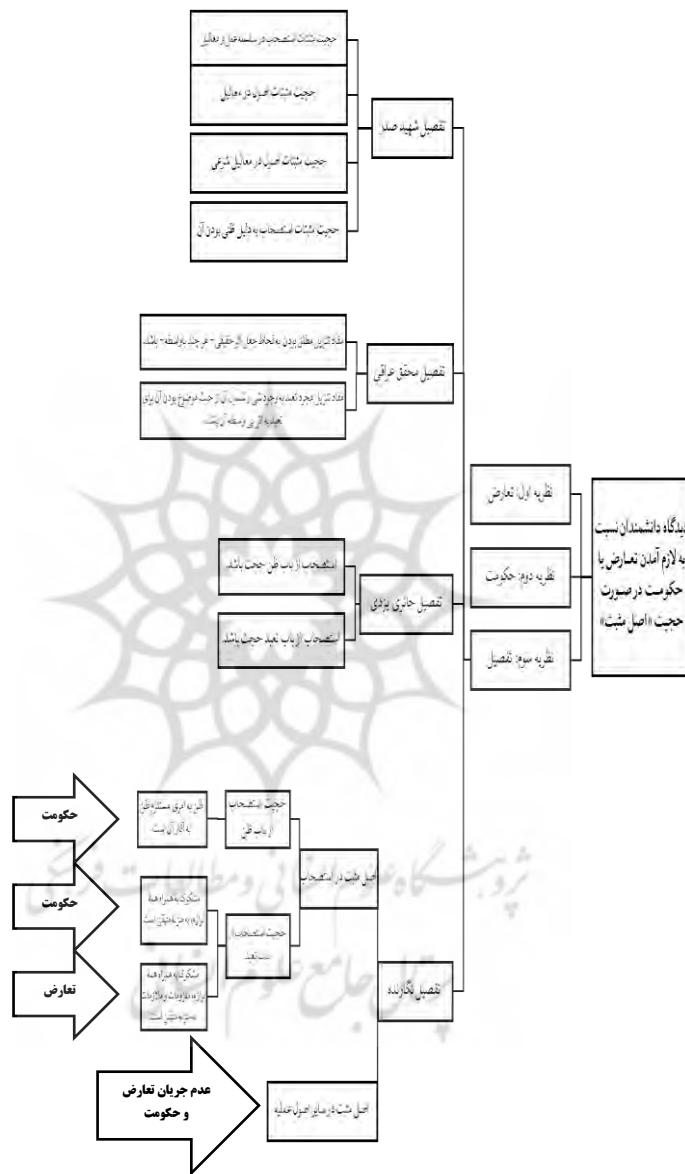
اشکال شهید صدر: شهید صدر احتمالی را مطرح کرده است که طبق آن به نتیجه این مبنا اشکال وارد خواهد شد. وی می‌گوید: «ممکن است چنین استدلال شود که استصحاب عدم رشد ریش‌ها به زنده بودن نظری ندارد و تنها به موضوع خود که همان عدم رشد ریش‌هاست، نظر دارد و با جریان خود، موضوع را نفی و در نتیجه حکم که وجوب تصدق است را نفی خواهد کرد و دلیلی وجود ندارد از موضوع خود گذار کند و بتواند حیات را نیز نفی کند. بنابراین استصحاب حیات بر استصحاب عدم رویش ریش حاکم است» (۴۴۷/۵).

نقد احتمال شهید صدر: می‌توان به اشکالی که شهید صدر مطرح کرده است، دو گونه پاسخ ارائه کرد:

پاسخ اول: فرض بر این است که بر اساس مبنای ذکر شده، استصحاب چیزی، تمامی ملازمات آن را ثابت می‌کند، پس استصحاب حیات رأساً وجوب تصدق را ثابت می‌کند؛ زیرا آن از ملازمات حیات است. اگر استصحاب حیات رأساً وجوب تصدق را بدون نیاز به اثبات رویش ریش ثابت کند، با استصحاب عدم رویش ریشی که عدم وجوب تصدق را ثابت می‌کند، تعارض و تساقط می‌کند و بنا بر متعارف در وجه تقدم استصحاب سببی بر استصحاب مسببی، یکی از استصحاب‌ها بر دیگری مقدم نمی‌شود. پس با آنچه بیان شد در اینجا تعارض اتفاق می‌افتد.

پاسخ دوم: بر اساس مبنای محقق نائینی، در استصحاب، ترتب اثر بر خود استصحاب کافی است. اگر چنین باشد هر یک از دو استصحاب (لو خلی و طبعه) در اطلاق دلیل استصحاب داخل‌اند و تعارض می‌کنند و تساقط اتفاق خواهد افتاد (صدر، ۴۴۷/۵).

۲. جریان اصل مثبت در تمام اصول عملی: اگر همچون برخی از بزرگان علم اصول اصل مثبت را در تمامی اصول عملی جاری بدانیم (نائینی، ۴۸۷/۴؛ بجنوردی، ۶۳۳/۲؛ خمینی، ۱۴۹)، تقسیم‌بندی کمی دقیق‌تر خواهد شد؛ با این توضیح که علاوه بر شقوق مطرح شده، شق دیگری را نیز باید به آن افزود که آن جریان اصل مثبت در تمامی اصول عملیه است. ولی در این قسم، دیگر بحث از حکومت یا تعارض به میان نخواهد آمد؛ به طور مثال اگر در یکی از دو لیوان به طور نامعین مشروب ریخته شده باشد، بنا بر مسلک احتیاط، اجتناب از خوردن آن‌ها واجب است و با این اجتناب، واقع منجز خواهد شد که اثری عقلی است. حال اگر نذر کرده باشیم، در صورت تنجر واقع مقداری به فقرا کمک کنیم، بر ما وفای به نذر واجب خواهد بود. همانطور که در مثال کاملاً مشخص است، دیگر از احتمال حکومت یا تعارض اثری نیست.



نتیجه‌گیری

برخلاف نظر صاحب فصول نمی‌توان گفت که از اجرای اصل مثبت، با هر مبنایی تعارض به وجود می‌آید. برخلاف نظر شیخ انصاری نیز نمی‌توان به طور مطلق حکومت را نتیجه جریان‌یافتن اصل مثبت دانست؛ چراکه این مطلب به مبنای اتخاذشده در مسئله حجیت استصحاب بستگی دارد؛ بدین معنی که اگر مبنای حجیت استصحاب، ظن‌آور بودن آن باشد، در اینجا باید قائل به حکومت شد که در این صورت جایی برای تعارض باقی نمی‌ماند؛ زیرا وقتی با جریان استصحاب در ملزوم ظن به لازم به دست آید، مجالی برای استصحاب عدم لازم نمی‌ماند و امکان حصول ظن به عدم آن از استصحاب مذکور وجود ندارد؛ زیرا اجتماع ظن به شیء و ظن به عدم آن امکان ندارد و با ظن به خلاف، موهوم شده است و در همان حال نمی‌تواند مضمون باشد؛ چراکه اجتماع ضدان اتفاق می‌افتد.

از سوی دیگر، اگر مبنای حجیت استصحاب تعبدی بودن آن باشد، سه شکل متصور است:

ا. اگر حجیت استصحاب از باب تعبد باشد و تقریب دوم صاحب کفایه را مبنی بر اینکه مشکوک به همراه تمامی آثار (لوازم) آن به منزله متیقن باشد بپذیریم، در این صورت حکومت اتفاق می‌افتد؛ زیرا پس از آنکه تعبداً لازم متحقق دانسته شد، تردیدی در تحقق آن باقی نمی‌ماند تا استصحاب عدم جاری شود. بر همین اساس، استصحاب مورد، حاکم بر استصحاب عدم لازم است؛ به دیگر بیان، استصحاب سببی (استصحاب مورد) بر استصحاب مسببی (استصحاب عدم لازم مورد) از باب حکومت مقدم می‌شود. بنا بر این مبنای تعارضی به وجود نمی‌آید تا مانعی برای حجیت اصل مثبت تلقی شود.

ب. اگر حجیت استصحاب از باب تعبد باشد و مشکوک به همراه تمامی لوازم، ملزومات و ملازمات به منزله متیقن باشد، در چنین صورتی میان استصحاب مورد - که لازمه آن رویش ریش است - با استصحاب عدم رویش تعارض صورت می‌گیرد که در این حالت، مانع حجیت اصل مثبت خواهد بود.

ج. اگر اصل مثبت در سایر اصول عملیه نیز جاری باشد، در این صورت بحث از تعارض یا حکومت معنی نخواهد داشت؛ چراکه در سایر اصول عملیه احتمال تعارض و حکومت وجود ندارد. بنابراین روشن شد که نمی‌توان تعارض را به طور مطلق (با هر مبنایی) مانع حجیت اصل مثبت دانست، بلکه در این زمینه باید قائل به تفصیل شد.

منابع

آخوند خراسانی، محمدکاظم بن حسین، کفایة الأصول، چاپ اول، قم: آل‌البیت (ع)، ۱۴۰۹ق.

- آشتیانی، محمدحسن بن جعفر، بحر الفوائد فی شرح الفوائد، چاپ اول، بیروت: بی نا، ۱۴۲۹ق.
- آل شیخ راضی، محمدطاهر، بداية الوصول فی شرح کفایة الأصول، بی جا: آداب، ۱۴۲۶ق.
- آملی، محمدتقی، منتهی الوصول الی غوامض کفایة الأصول، چاپ اول، تهران: بی نا، بی تا.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، چاپ سوم، بیروت: دار صادر، ۱۴۱۴ق.
- انصاری، مرتضی بن محمد امین، فرائد الأصول، چاپ پنجم، قم: بی نا، ۱۴۱۶ق.
- ایروانی، علی، الأصول فی علم الأصول؛ بی جا: دفتر نشر اسلامی، بی تا.
- بجنوردی، حسن، منتهی الأصول، چاپ اول، تهران: عروج، ۱۳۸۰.
- جزایری، محمد جعفر، منتهی الدراية فی توضیح الكفایة، چاپ چهارم، قم: دار الکتب، ۱۴۱۵ق.
- حائری اصفهانی، محمدحسین بن عبدالرحیم، الفصول الغرورية فی الأصول الفقهية، چاپ اول، قم: بی نا، ۱۴۰۴ق.
- حائری، عبدالکریم، درر الفوائد، چاپ ششم، قم: بی نا، ۱۴۱۸ق.
- حاج آخوند قمی، غلامرضا بن رجبعلی، قلاند الفوائد، چاپ اول، قم: بی نا، ۱۴۲۸ق.
- حسینی شیرازی، صادق، بیان الأصول، چاپ دوم، قم: بی نا، ۱۴۲۷ق.
- حکیم، محمد سعید، التنقیح، چاپ اول، بیروت: بی نا، ۱۴۳۱ق.
- خمینی، روح الله، الاستصحاب، چاپ اول، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۸۱.
- خویی، ابوالقاسم، مصباح الأصول: مباحث حجج و امارات، چاپ پنجم، قم: داوری، ۱۴۱۷ق.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ قرآن، چاپ دوم، تهران: بی نا، مرتضوی، ۱۳۷۴.
- روحانی، محمدصادق، زبدة الأصول، چاپ دوم، تهران: بی نا، ۱۳۸۲.
- روحانی، محمد، منتقى الأصول، چاپ اول، قم: بی نا، ۱۴۱۳ق.
- شهرستانی، محمدحسین، غایة المسؤول فی علم الأصول، چاپ اول، قم: بی نا، بی تا.
- شهیدی، محمدتقی، درس خارج اصول، ۹۵/۱۲/۱۷.
- صدر، محمدباقر، مباحث الأصول، چاپ اول، قم: بی نا، ۱۴۰۸ق.
- عراقی، ضیاء الدین، نهاية الأفكار، چاپ سوم، قم: بی نا، ۱۴۱۷ق.
- قائینی، «درس خارج»، ۹۶/۰۷/۱۹، سایت Fa.mfeb.ir.
- قرشی بنابی، علی اکبر، قاموس قرآن، چاپ ششم، تهران: دار الکتب الإسلامية، ۱۴۱۲ق.
- کاشف الغطاء، علی، مصادر الحكم الشرعی و القانون المدني، چاپ اول، نجف: بی نا، ۱۴۰۸ق.
- کاشف الغطاء، جعفر بن خضر، کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء، چاپ اول، قم: بی نا، ۱۴۲۰ق.
- محمود، عبدالرحمن، معجم المصطلحات و الالفاظ الفقهية، چاپ اول، قاهره: بی نا، ۱۴۱۹ق.
- مروجی، علی، تمهیدالوسائل فی شرح الرسائل، قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب (ع)، ۱۴۲۸ق.

مشکینی اردبیلی، علی، اصطلاحات الأصول و معظم ابحاثها، چاپ ششم، قم: الهادی، ۱۳۷۴.
مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، چاپ اول، تهران: مرکز کتاب، بی تا.
مقری، احمد بن محمد، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، چاپ دوم، قم: دار الهجرة، ۱۴۱۴ق.
ملکی اصفهانی، مجتبی، فرهنگ اصطلاحات اصول، چاپ دوم، قم: مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی (ص)،
۱۳۹۳.

موسوی تهرانی، رسول، الوسائل الی غوامض الرسائل، قم: محلاتی، ۱۴۳۱ق.

نائینی، محمدحسین، أجود التقریرات، چاپ اول، قم: عرفان، ۱۳۵۲.

_____، فوائد الأصول، چاپ اول، قم: بی نا، ۱۳۷۶.

هاشمی شاهرودی، سید محمود، بحوث فی علم الأصول، چاپ دوم، قم: مرکز الغدیر للدراسات الإسلامیة، ۱۴۱۷.
هدائی، علیرضا، سلطانی فرد، جواد، «بازکاوی معناشناختی اصل مثبت»، فقه و اصول، س ۵۴، ش ۲، ۱۴۰۱،

صص ۲۱۲ تا ۲۳۴. <https://doi.org/10.22067/jfiqh.2021.62605.87292>

